شهرآرا
روزنامه شهرامید وزندگی
SHAHRARANEWS.IR
۴شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۸ ۲۴جمادی‌الثانی۱۴۴۱ شماره ۳۰۴۹

گزارش

ناداستان، ادبیات واقعیت

نشست‌هایی با موضوع بررسی مفهوم و مجله «ناداستان» با حضور محمد طلوعی در مشهد برگزار شد

رادمنش| تاکنون ۵ شماره از فصل‌نامه «ناداستان» منتشر شده است. «ناداستان» مجله‌ای ادبی است که در آن خبری از تخیل نیست و این نبود تخیل همان چیزی است که مرز ناداستان را از داستان مشخص می‌کند. ناداستان معادلی است که برای nonfiction در نظر گرفته شده است اما برخی‌ها معتقدند معادل مناسبی نیست و مفهوم آن واژه انگلیسی را به صورت کامل نمی‌رساند. محمد طلوعی، سردبیر این مجله، نیز اعتراضی به این نظر مخالف ندارد و می‌گوید نزدیک‌ترین عبارتی بوده است که برای این گونه ادبی یافته‌اند و اگر عبارت یا واژه مناسب‌تری پیدا شود، می‌توان آن نام را روی این گونه ادبی گذاشت. او برای برگزاری نشست‌هایی با محوریت مجله ناداستان به مشهد آمده بود. یکی از این نشست‌ها در بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی و دیگری در کتاب‌فروشی نشر چشمه دلشدگان برگزار شد. در این ۲ نشست، طلوعی درباره مفهوم ناداستان و آنچه ناداستان به آن اطلاق می‌شود و همچنین درمورد مجله «ناداستان» صحبت کرد. البته صحبت‌هایی درباره مجموعه داستان «هفت گنبد» این نویسنده نیز شد. آنچه در ادامه می‌آید خلاصه‌ای از این ۲ جلسه است.



● جلال ناداستان‌نویس فوق‌العاده‌ای است

از آنجا که درباره آنچه ناداستان است و نوشته‌هایی که می‌شود زیرمجموعه این گونه جای داد اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، طلوعی به توضیح در این باره پرداخت و گفت: نانفیکشن یا ناداستان متنی ادبی است که از تمام عناصر داستان‌نویسانه مانند شخصیت‌پردازی، تعلیق، لحن، تقطیع و تقسیم اطلاعات و... استفاده می‌کند، به‌جز تخیل. در نانفیکشن همه‌چیز مبتنی بر فکت است. از سویی، ناداستان شکل‌های تجربی و همچنین شکل‌هایی دارد که از ذهن شما دور است. برای نمونه، مجموعه نانفیکشن‌های سوتلانا آلکسیویچ همه‌اش با مصاحبه مستقیم با اشخاص شکل گرفته است اما سؤال‌های مصاحبه‌کننده حذف و فقط جواب‌ها مانده و تدوین شده است. او شاید جا و ترتیب جواب‌ها را جابه‌جا کرده باشد، اما چیزی را تغییر نمی‌دهد و اضافه نمی‌کند. یا دیوید فاستر والاس گزارشی از مسابقه تنیس بین فدرر و نادال دارد که متنی ادبی است و زیرمجموعه نانفیکشن قرار می‌گیرد. تاریخ شفاهی هم ذیل نانفیکشن است. ساختمان کارهای خانم آلکسیویچ هم تاریخ شفاهی است، اما تدوین شده است. در نمونه‌های دولتی در ایران، چون مصاحبه‌کننده به مفهوم نانفیکشن مسلط نیست، هر چیزی را که در مصاحبه گفته شده است پیاده می‌کند. به همین علت، ما آثار نانفیکشن خوب در حوزه مصاحبه نداریم.

این داستان‌نویس برای روشن‌تر کردن هرچه بیشتر مفهوم ناداستان و زیرگونه‌های آن افزود: مفهوم ناداستان یا نانفیکشن در ادبیات فارسی خیلی قدیمی‌تر از داستان است. ما سال‌ها در ادب فارسی این مفهوم را داشته‌ایم، منتها نمی‌دانستیم چه صدایش کنیم. مثل «کارنامه اردشیر پاپکان» که یک متن ساسانی و نانفیکشن است. در ادبیات بعد از اسلام، تا قرن‌های ۷ و ۸، تقریبا هر چیزی که وجود دارد نانفیکشن است: اخوانیات، شکاریه‌ها، رسائل، تاریخ‌نگاری‌ها و ... همین هم‌ولایتی شما [خراسانی‌ها]، آقای بیهقی، مهم‌ترین نانفیکشن تاریخ ایران را نوشته است. مهم‌ترین متن غیرخیالی را نوشته است که در ادب فارسی هنوز هم مرجع نوشتن است. ۲ شکل مهم ناداستان‌نویسی در ادبیات کهن فارسی، یکی شکاریه بود، یکی رزم‌نامه. خاطره‌نویسی و روزنویسی هم زیرمجموعه ناداستان است. در دوران معاصر از جلال به بعد ناداستان بسیار استفاده می‌شود. جلال آل‌احمد به نظرم اصلا داستان‌نویس خوبی نیست، اما ناداستان‌نویس فوق‌العاده‌ای است. ناداستان‌نویسی که برخی از آثارش مانند «سنگی بر گوری» تا ابدالآباد از مهم‌ترین ناداستان‌های ادب فارسی خواهد بود، به خاطر همان گونه اعترافی‌ای که در نوشته‌اش وجود دارد. ولی از کل داستان‌های نوشته‌شده جلال شاید تنها «جشن فرخنده» و «شوهر آمریکایی» باقی بماند. او ۴ سفرنامه دارد: سفرنامه شوروی، اسرائیل، مکه و آمریکا که فوق‌العاده هستند و به نظر من از نظر سفرنامه‌نویسی از مهم‌ترین‌های ادب فارسی‌اند.

نویسنده رمان «آناتومی افسردگی» یادآور شد: نانفیکشن شغل مهمی را هم در ادبیات دنیا به وجود آورده است به اسم «Ghostwriter» یا نویسنده روح که تعبیر «نویسنده پنهان» مفهوم آن را می‌رساند. مثلا خانم میشل اوباما یا آقای راجر فدرر کتاب دارند. این‌ها هیچ‌یک شعور نویسندگی ندارند. گوست‌رایتر کتاب این‌ها را می‌نویسد. یعنی می‌نشیند با آن‌ها مصاحبه می‌کند و حرف می‌زند و چیزهایی را که آن آدم‌ها می‌گویند می‌نویسد و تدوین می‌کند. خیلی وقت‌ها اسمش هم جایی آورده نمی‌شود، اما پول خیلی زیادی می‌گیرد. این شغل پردرآمد برای نویسندگان معروف است.

ابوالفضل بیهقی، مهم‌ترین نانفیکشن(ناداستان) تاریخ ایران را نوشته است

● مجله واقع‌گرایانه، مجله خیال‌ورزانه

طلوعی سپس به تفاوت‌های ۲ مجله «ناداستان» و «سان» که یک گروه آن‌ها را تولید و منتشر می‌کنند پرداخت: «ناداستان» مجله واقع‌گرایانه و «سان» مجله‌ای خیال‌ورزانه است. تفکیک ذهنی ما این بود که فکر می‌کردیم در «ناداستان» به موضوعات مستقیم‌تری خواهیم پرداخت. اگر دقت کرده باشید، در ناداستان کف هرم مزلو را مطرح کرده‌ایم، یعنی همان نیازهای اولیه. اما در «سان» موضوعات پیچیده‌تر است. مثلا شما راجع به فراموشی، دل‌خوشی، ساختن و مانند این‌ها فکر می‌کنید که این‌ها نیازهای متعالی بشر است و برای رسیدن به آن خیال لازم دارید، اما مهم‌ترین چیزی که این ۲ مجله را برای من از هم سوا می‌کند این است که «سان» بیشتر خیال‌پردازانه است و «ناداستان» بیشتر با واقعیت سر و کار دارد. فکر می‌کنم این تفکیک ذهنی برای مخاطب ما هم به وجود آمده است. اگر می‌خواهد متنی بخواند که حالش خوش شود، می‌رود «سان» می‌خواند و اگر می‌خواهد چیزی بخواند که دردش بگیرد، می‌رود سراغ «ناداستان». این را که هر مجله یک موضوع داشته باشد از تجربیات فرنگی‌ها گرفته و در این زمینه نمونه‌های کارهای آن‌ها را بررسی کرده‌ایم.

یکی از سؤال‌هایی که در نشست نشر چشمه دلشدگان مطرح شد درباره انتشار مطالب مخاطبان در مجله «ناداستان» بود که سردبیر این مجله در پاسخ خاطرنشان کرد: فرصت نوشتن برای مجله «ناداستان» برای همه فراهم است. بخشی به نام «یک تجربه» داریم که موضوعش را از پیش اعلام می‌کنیم و مخاطبان می‌توانند درباره آن موضوع مشخص، ناداستانشان را برای ما بفرستند. منتها مثلا ۷۰۰ ناداستان به دست ما می‌رسد که از این‌ها ما فقط می‌توانیم ۱۰ تایشان آن را استفاده کنیم: ۵ ناداستان برای مجله و ۵ ناداستان برای سایت. به هر یک از دوستانی که شکایت دارند که چرا اثر آن‌ها منتشر نشده است می‌گویم چیزی را که چاپ شده است بخوانید. اگر کار شما بهتر از چیزی بود که در بخش یک تجربه منتشر شده است، بعد می‌شود صحبت کنیم که نظر چه کسی درست است.

● مقایسه نویسنده ایرانی با قله‌های ادبیات جهان اشتباه محض است

یکی از حاضران در جلسه نیز با نمونه آوردن از کتاب «پاریس جشن بیکران»، نوشته ارنست همینگوی، قدرت قلم این نویسنده را با کارهای فارسی مقایسه کرد. نویسنده مجموعه‌داستان «هفت گنبد» در پاسخ اظهار کرد: یک اشتباه بنیادی این است که نویسنده ایرانی را با نویسنده خارجی مقایسه می‌کنیم. مثلا از مجموع کتاب‌هایی که در فرانسه در یک سال تولید می‌شوند، آن یکی که جایزه گنکور را می‌برد، به فارسی ترجمه می‌شود، بعد می‌گویند آن اثر از اثر من بهتر است. بله، معلوم است که بهتر است. واقعیت ماجرا این است که ما در نبردی نابرابر بین نویسنده ایرانی و ادبیات ترجمه قرار داریم. همه نویسنده‌های ایرانی با قله‌های ادبیات جهان مقایسه می‌شوند و بعد می‌گویند خوب نیستند. طبیعی است که من از همینگوی بهتر نیستم. اگر جز این تصوری دارید، اشتباه است. اگر هم قرار است مقایسه‌ای باشد، باید بین نویسنده‌های ایرانی با کسانی هم‌سطح خودشان باشد. رمان «وداع با اسلحه» محصول زیست آقای همینگوی در جنگ جهانی است. یعنی خودش ترکش خورده، زانویش نابود شده، راننده آمبولانس بوده. یعنی زیست در یک جنگ بین‌المللی را تجربه کرده و چکیده آن می‌شود اینکه صحنه‌ای نوشته است که روباهی می‌رود در برف گم می‌شود. حالا ما خودمان را می‌کشیم که چنین چیزی بنویسیم و نمی‌توانیم. زیست و زندگی هنرمندانه، تسلط بر نانفیکشن‌نویسی [چنان‌که همینگوی نیز گزارش می‌نوشت] و بعد خیال‌پردازانه کردن آن باعث می‌شود که اثری در آن سطح خلق شود. «زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آید» را می‌خوانید و اساس جنگ داخلی اسپانیا را در این رمان می‌بینید. نویسنده‌های ایرانی هم‌نسل من سنشان به این نرسیده است که بروند جنگ را ببینند یا انقلاب را تجربه کنند. ما می‌توانیم راجع به بعد از جنگ و انقلاب بنویسیم که سعی کرده‌ایم این کار را بکنیم.

● داستانی که معاصرت بیشتری داشته باشد، بیشتر زنده می‌ماند

یکی دیگر از موضوعات مطرح‌شده در این نشست، اهمیت نگاه نویسنده به آینده و نوشتن اثری بود که در آینده هم تازگی خودش را حفظ کند. طلوعی در این باره نیز گفت: معاصرت از مهم‌ترین نکته‌های داستان است. شما که الان داستان‌های آقای آل‌احمد را می‌خوانید، شاید ۲ تای آن‌ها معاصر باشد. بقیه‌اش برای امروز بی‌ربط و بی‌معناست. این در مورد همه صدق می‌کند. داستان‌های آقای گلشیری را هم که می‌خوانید، می‌بینید تعدادی از آن‌ها معاصرت دارد و تعدادی از آن‌ها کهنه است. اینکه می‌خواهم بگویم شبیه کفرگویی است، اما بیشتر داستان‌های آقای هدایت امروز دیگر بی‌معنی است. معاصر نیست. ارزش‌های تاریخ‌ادبیاتی دارد. این گریبان همه را می‌گیرد، اما مثلا «بوف کور» هنوز تازه است و معاصرت دارد. این هم به خاطر فرم روایی و ساختمان این داستان است. یکی از کارهایی که من برای بیشتر زنده ماندن داستان انجام می‌دهم توجه به ساختمان آن است. ساختمان داستان یعنی توزیع اطلاعات به طوری که وقتی کنار هم قرار می‌گیرد، هر دفعه که داستان را می‌خوانی، دوباره کشف کنی. مثلا داستانی در مجموعه «هفت گنبد» وجود دارد به نام «امانتداری خاندان آباشیدزه» که در آن ۳ تا اول شخص نوشته‌ام. یعنی آدمی یک نفر را می‌کشد و خودش را می‌گذارد جای او و بعد یکی دیگر را می‌کشد و خودش را می‌گذارد جای او. این ساختمان فرمال باعث می‌شود تا مدت‌ها این داستان تازه بماند. این سوای قصه و محتوای داستان است. همچنین احساسات از اموری است که جهانی‌تر است. تقریبا در همه‌جای دنیا شبیه هم زندگی می‌کنیم. ماهواره و اینترنت و دغدغه‌های مشترکی داریم. برای همین، اگر اینجا از احساسات خودت حرف بزنی، آدمی جهانی هستی. چیزهایی هم هست که از قدیم بوده است، الان هست و بعدها هم خواهد بود و کهنه نمی‌شود. مثلا همه‌جای دنیا و همیشه مرده دفن می‌کنند. این تغییر نمی‌کند. این چیزها هم باعث می‌شود داستان معاصرت بیشتری داشته باشد.

کتابخوان

گزارش یک قتل

نگاهی به رمان «گزارش به کمیسر» اثر جیمز میلز

فرشاد جابرزاده| نشر بیدگل اخیرا سراغ رمان‌هایی کمتر شناخته‌شده در ایران رفته و با ترجمه آثاری از ویلیام ترور، جیمز میلز و ولفانگ کوپن، سعی کرده است طیف تازه‌ای از نویسندگان را به مخاطبان ادبیات در کشور بشناساند. جیمز میلز نویسنده‌ای آمریکایی است که آثار شناخته‌شده‌ای در ژانر پلیسی‌جنایی دارد و می‌توان «گزارش به کمیسر» را از مهم‌ترین نوشته‌های او دانست. این رمان درباره قتل یک مأمور مخفی است که به دست یکی از همکارانش صورت می‌گیرد. میلز در «گزارش به کمیسر» با بهره‌گیری از شیوه‌ای مستندوار، از قِبَل مجموعه‌ای از اسناد، گزارش‌ها و مکالمات ثبت‌شده، این جنایت را موشکافی می‌کند تا دلایل رخ دادنش را به مخاطب نشان دهد. داستان با مقدمه‌ای از نویسنده شروع می‌شود که راجع به پرونده‌ای توضیح می‌دهد که تبعات زیادی برای پلیس نیویورک داشته و باعث پوست‌اندازی در این سازمان شده است. میلز می‌گوید که این اسناد و گزارش‌ها را از افسری بازنشسته در اداره پلیس گرفته و آن‌ها را بدون سانسور در کتابش آورده است.

رمان را می‌توان به ۳ بخش کلی تقسیم کرد. در فصول اولیه، نویسنده ما را با شخصیت‌های اصلی داستان آشنا می‌کند. بو لاکلی کارآگاه تازه‌کاری است که به‌تازگی در اداره پلیس مشغول به کار شده است. پدرش پلیسی معروف در نیویورک بوده و برادرش هم در جنگ کشته شده است. لاکلی شخصیتی آرام و صلح‌جو دارد که باعث شده است در اداره به مشکل بخورد، کسی از او انتظار خاصی نداشته باشد و دیگران او را بی‌خاصیت تلقی کنند. دیگر شخصیت اصلی داستان، پتی باتلر، مأمور مخفی جوان و زیبایی است که در حوزه مبارزه با مواد مخدر فعالیت می‌کند. جنسیت او باعث شده است بتواند فعالیت متفاوتی در مقایسه با مأموران مرد داشته باشد و تصمیم می‌گیرد از طریق یکی از خطرناک‌ترین دلال‌های مواد در هارلم با فروشندگان بیشتری مرتبط شود. باتلر برخلاف لاکلی بسیار جسور است و در کارش نیز هوش زیادی به خرج می‌دهد و مورد تحسین بسیاری از همکارانش قرار می‌گیرد. همچنین، ما با شخصیت‌های فرعی داستان نیز آشنا می‌شویم که هریک به نوعی در ماجرا دخیل‌اند.

یک‌سوم بعدی داستان به چگونگی قتل می‌پردازد. تمرکز این بخش بر تعلیق و جزئیات اتفاق اصلی است. نویسنده این بخش را با اعترافات لاکلی و همکارانش آغاز می‌کند و رفته‌رفته ابعاد نهفته‌ای را از آنچه در اداره پلیس می‌گذرد، به مخاطبش نشان می‌دهد. خواننده با فسادی در خیابان‌ها روبه‌رو می‌شود که باعث شده است باندهای گسترده‌ای در حوزه خرید و فروش مواد مخدر در پایتخت مدرنیته غرب تشکیل شود. جیمز میلز اشاراتی به مسائل نژادی و نژادپرستی رایج در آمریکای دهه‌های ۷۰ و ۸۰ می‌کند که باعث شده بود حضور پلیسی سیاه‌پوست در اداره پلیس عجیب تلقی شود. او در قسمتی از داستان به این نکته اشاره می‌کند که برای بازداشت سیاه‌پوستان به پلیس سیاه‌پوست نیاز است و برای بازداشت جوانان هیپی به شخصی شبیه به خودشان. این مسئله دلیل حضور لاکلی جوان و همکار سیاه‌پوستش معروف به چماق را در اداره پلیس، برای خواننده معلوم می‌سازد. پلیس تنها به افسران سفید و ورزیده نیاز ندارد بلکه به افرادی از این دست نیز برای امور مختلف احتیاج خواهد داشت و این نکته‌ای است که نویسنده بارها یادآوری می‌کند.



بخش پایانی داستان به اتفاقاتی می‌پردازد که پس از قتل باتلر صورت می‌گیرند. شخصیت‌های محوری که نقش کمتری در فصول پیشین داشتند، اینجا تأثیر بیشتری دارند. رئیس پلیس و مأموران برجسته اداره که باتلر و لاکلی را وارد این مخمصه کرده‌اند، در بخش آخر نمود بیشتری خواهند داشت. همچنین به صورت ویژه با شخصیت هندرسون، دلالی که باتلر با او ارتباط می‌گیرد، آشنا می‌شویم و در فصل پایانی شاهد برخورد جالب توجه لاکلی و او خواهیم بود. در این بخش، فساد ریشه‌دار و نظام‌مند در اداره پلیس بیشتر عریان می‌شود و معنی پلیس خوب و بد نمایان‌تر خواهد شد.

«گزارش به کمیسر» اثر خاصی است و ویژگی‌های معمول در آثار جنایی را ندارد. حتی چه‌بسا خواننده در رمان بودن آن تردید کند، چون لحنی که میلز برای روایت داستانش انتخاب کرده است کاملا گزارش‌محور است. با این حال، این امر باعث نشده به داستان اصلی ضربه بخورد و حتی آن را جذاب‌تر جلوه داده است، و به‌رغم اینکه در همان صفحات نخست، پایان داستان مشخص می‌شود، مخاطب را به خواندن ترغیب می‌کند. اقتباسی سینمایی از گزارش به کمیسر در سال ۱۹۷۵ صورت گرفت که بسیار ناموفق بود و از نخستین آثاری است که ریچارد گر، بازیگر معروف آمریکایی، در آن بازی کرده است.

شهرآرا
روزنامه شهرامید وزندگی
SHAHRARANEWS.IR
۴شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۸ ۲۴جمادی‌الثانی۱۴۴۱ شماره ۳۰۴۹

نگارستان

اگر رضا مافی زنده بود، خیلی‌ها بیهوده بزرگ نمی‌شدند

گفت‌وگو با محسن توسلی به بهانه نمایشگاه «خیر کثیر» در نگارخانه رضوان



امیرمنصور رحیمیان| می‌خواستم بروم سر اصل مطلب و از مقدمه‌نویسی و توضیحات اضافی برای بهتر توصیف کردن فضا و روحیات و این قبیل چیزها صرف‌نظر کنم؛ چون آثار به‌تماشا گذاشته‌شده آن‌قدر فاخر است که باید خودتان بروید و ببینید ولی بعد دیدم اگر ابتدا توضیحی درمورد آثار و شکل نمایش آن‌ها ندهم، موضوع ابتر می‌شود.

تمام دیوارهای نگارخانه در چهار جهت، از بالا تا پایین، پر از رنگ و طرح بود. هنرمند آن‌قدر پرکار و کاردرست بود که دو سه اثر را روی هم گذاشته بودند و تابلوی زیرین، شده بود قاب تابلوی رویی. کمیت و تعداد آثار هم هیچ خللی در کیفیت آثار ایجاد نکرده بود؛ چون این دو مقوله معمولا اثر عکس روی هم می‌گذارند. هرجا کمیت و تعداد افزایش می‌یابد، کیفیت کاهش می‌یابد و بالعکسش هم صادق است ولی اینجا این‌طور نبود. «محسن توسلی» هنرمند بزرگی است که به کاری که می‌کند، ایمان و اعتقاد دارد. وقت خلق کردن، زمان برایش بی‌معنی می‌شود و اثری که خلق می‌کند، ماوراء زمان و اندازه است. هنرمندی که برای استاد و گذشتگانِ هنرش، احترام زیادی قائل است و دست به سینه می‌شود هروقت صحبت از «استاد روحانی» پیش می‌آید و در چشمانش اشک حلقه می‌زند وقتی حرف از «رضا مافی» می‌زند. به قدری خاکی و بی‌تکلف است که برایم سخت است باور کنم او همان هنرمندی است که برنده جایزه اول سه دوره جشنواره کریمه اهل‌بیت(س)، برنده جایزه اول جشنواره هنرهای تجسمی فجر در سال ۱۳۸۷ و دارای چندین عنوان و لقب دیگر است. بعد همین آدم نشسته است اینجا روبه‌روی من و این‌طور راحت صحبت می‌کند، انگار صدسال است همدیگر را می‌شناسیم. این نوشتار، حاصل گفتگو با استاد محسن توسلی است.

● **شما فارغ‌التحصیل رشته پرستاری هستید. چرا پرستاری؟ اصلا چه ربطی به این کار دارد؟ چرا هنر نخواندید؟**

راستش آن موقع‌ها کسی نبود که بگوید فلان کار را بکن که بهتر است و بهمان کار را انجام نده که ضرر می‌کنی. من شش سال از عمرم را در دانشکده پرستاری تلف کردم، درحالی که می‌توانستم بروم هنرستان هنر و بعد از دیپلم هم می‌توانستم کنکور هنر بدهم و بروم دانشکده هنر، ولی خب نشد. این اشتباهی بود که بالاخره مرتکب شدم و الان از این تخصصی که دارم، هیچ استفاده‌ای نمی‌کنم.

● **در آن شش سال هم در زمینه هنر کار می‌کردید؟**

بله، از بچگی کار می‌کردم. می‌دانید آن موقع‌ها توی محله ما یک کانون پرورش فکری کودک‌ونوجوان بود. در آن کانون ما یک گروه تئاتر داشتیم. این‌طرف بچه‌های نقاشی می‌نشستند و آن‌طرف هم کلاس‌های خط و هنرهای تجسمی بود و داستان می‌نوشتیم. من خیلی فعالیت هنری می‌کردم. برای روزنامه‌دیواری مدرسه کار می‌کردم و هنوز هم یک سبد بزرگ از آثاری که آن موقع‌ها برای روزنامه‌دیواری کار کردم، دارم.

● **آیا کانون پرورش فکری در گرایش شما به‌سمت هنر موثر بود؟**

من از همان کودکی از زیاد نوشتن خوشم می‌آمد. یکی از خوش‌شانسی‌هایی من این بود که معلمی در دوره ابتدایی داشتیم به اسم آقای ظریف. این آدم به‌شدت باشخصیت بود. وقتی استعداد من را دید، خیلی تشویقم کرد. یادم هست که آن زمان پوستری از نمایشگاه استاد اسماعیل قوچانی آورد که انواع خط‌ها را نوشته بود. من حتی اسم خط‌ها را نمی‌توانستم بخوانم؛ مثلا خط طغرا، توقیع، رقاع و... بود که اسمشان را هم نشنیده بودم و برایم عجیب بود. اصرار کرد که بروم آن نمایشگاه را ببینم و از آنجا بود که در مسیر خط و هنر افتادم. در دوره راهنمایی هم اوضاع بهتر شد. برخلاف الان، آن زمان هنرمندان کاربلدی سر کلاس‌های هنر می‌آمدند؛ مثلا احمدعلی شجریان معلم هنر دوره راهنمایی ما بود. ایشان از آن گریمورهای حرفه‌ای و از هنرمندان واقعی بودند. بعد هم طرح کاد برای مدرک بود که رفتم و با استادم آقای روحانی آشنا شدم. من در ابتدای کار خطاط شدم. در کارگاه استاد روحانی هم با بقیه آدم‌های مهم زندگی‌ام ملاقات کردم. چون استاد خودش هم نقاشی می‌کرد و هم خط می‌نوشت، از همه طیفی می‌آمدند به گالری استاد روحانی و می‌رفتند؛ مثل استاد صمدی، استاد ترمه‌چی، استاد موحد و.... به‌خاطر این محیط بود که رنگ کم‌کم به کارهای من هم راه پیدا کرد. گالری استاد روحانی به قول معروف، محل تضارب آرا بود. هر پنجشنبه هفت هشت نفر می‌شدند و باهم نقاشی می‌کردند؛ مثل ورک‌شاپ‌های الان بود. شاید اسمش را نمی‌دانستند و اگر کسی می‌گفت شما دارید فلان کار را انجام می‌دهید، کلی هم مسخره‌اش می‌کردند. ولی آن موقع‌ها که اسمی از ورک‌شاپ نبود، آن‌ها آن کار را انجام می‌دادند. اولین جرقه‌های ورک‌شاپ را همین آدم‌ها در مشهد زدند. اولین گروهی بودند که سه‌پایه‌های نقاشی را به دل طبیعت بردند. آن زمان هنرمندان این کارها را نمی‌کردند، حتی یادم هست که چندبار هم آن اوایل انقلاب، نیروهای نظامی دستگیرشان کردند که اینجا در دل جنگل با این دم‌ودستگاه چه‌کار می‌کنید؟ می‌خواهید خراب‌کاری کنید و جاسوس هستید؟ این‌ها هنرمندان آوانگاردی بودند که روی من تاثیر فراوانی گذاشتند.

● **شما وقتی این استادان را می‌دیدید، نوجوان بودید و تاثیرپذیر، چه شد که تحت تاثیر این نقاش‌های بزرگ، خط را فراموش نکردید؟**

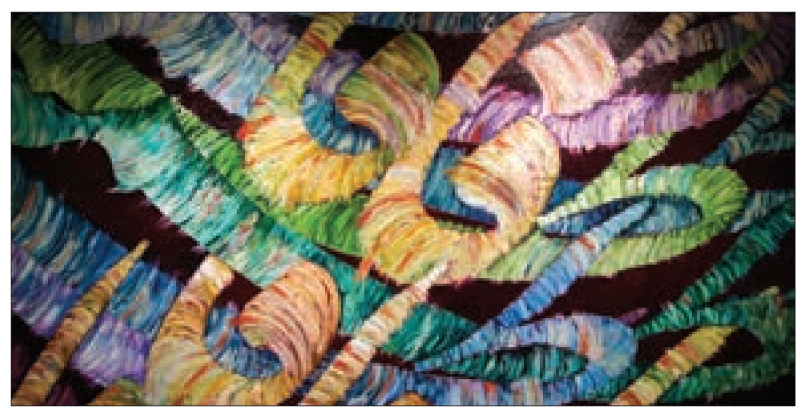
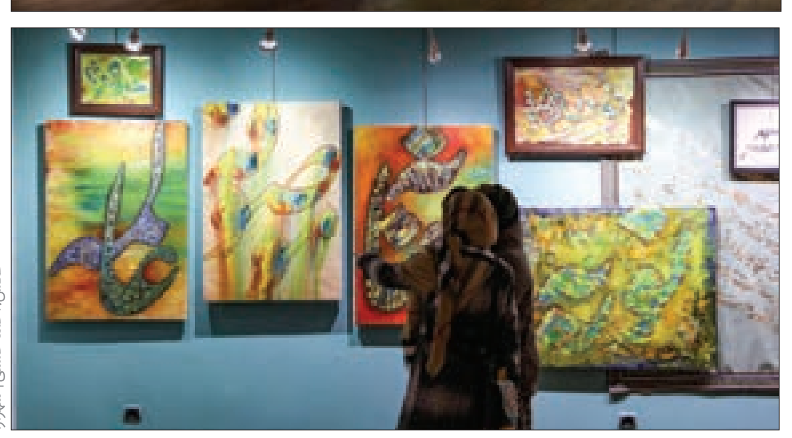
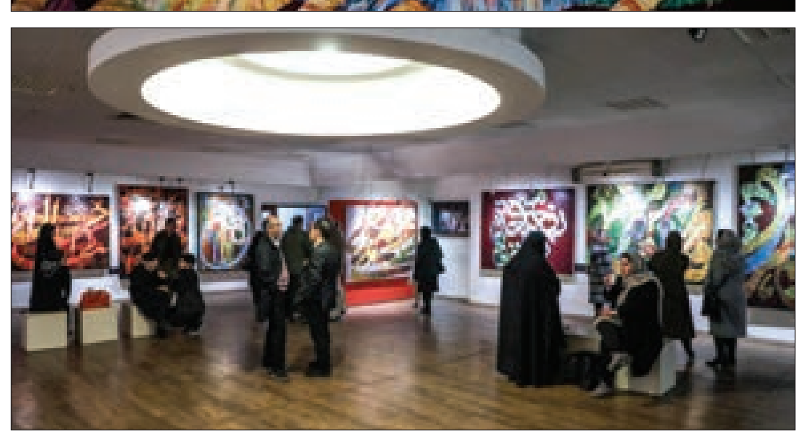
من با این استادها مبانی نظری هنر و رنگ‌شناسی را کار می‌کردم. ارتباط من با این استادان به اندازه ارتباطم با آقای روحانی نبود. بالاخره من پرورش‌یافته دست و قلم آقای روحانی بودم.

● **شما همه این سال‌ها را در مشهد گذراندید و تاثیرتان را از هنرمندان مشهدی گرفتید؟ آن دسته از هنرمندان را که می‌گویند برای بزرگ شدن و دیده شدن، باید رفت تهران، چطور مجاب می‌کنید؟ برای شما که در جشنواره هنرهای تجسمی فجر مقام آورده‌اید، این کار کمی سخت‌تر نبوده است یا عقیده دارید که کار خوب هرجا باشد، بالاخره دیده می‌شود؟**

فکر می‌کنم اگر حتی در تهران باشی و جزو تیم کسانی که داوری می‌کنند نباشی، اوضاع به همین منوال است. آن مربوط به جوی است که در تهران به‌راه افتاده است. یک استاد ترجیحش این است که جایزه را به شاگردان خودش بدهد. خیلی مواقع پیش آمده که کاری خوب بوده ولی اصلا دیده نشده است. برای اینکه آن آدمی که آن اثر را خلق کرده، جزو تیم خودی‌ها نبوده است. انگار یک‌نوع لشکرکشی است. این مسئله‌ای که مطرح می‌کنم، نمی‌خواهم بگویم مافیای هنری در آن دخیل است. اصلا از اسمش بدم می‌آید ولی یک نوع حق‌کشی سازمان‌یافته است. من در دوره قبل (سال ۸۶) از برنده شدنم هم کاری پذیرفتنی را فرستادم جشنواره ولی متاسفانه رد شد. سال بعد با قدرت بیشتر کار کردم و اثری را فرستادم که نمی‌توانستند رد کنند.

● **در مورد مشهد و هنرمندان مشهدی حرف زدیم، از رضا مافی فقید یاد کنیم. در کارهایتان چقدر از او تاثیر گرفته‌اید؟ بالاخره فکر می‌کنم یک‌طورهایی شبیه هم هستید. فکر می‌کنید اگر الان زنده بود، می‌توانست کار کند یا از ایران رفته بود؟**

به نظرم رضا مافی عاشق کارش بود. او در عمر کوتاه سی‌وهشت، نه‌ساله‌اش تاثیرات عمیقی روی هنر و دیدگاه هنرمندان این خاک گذاشت. می‌توانم به‌جرئت بگویم خیلی از هنرمندان بنامی که امروز هستند و دارند کار می‌کنند، وام‌دار رضا مافی هستند. اگر خودش بود، اسمی از این آدم‌ها نبود. یکی از آدم‌هایی که می‌آمد به گالری استاد روحانی هم همین رضا مافی بود. یکی دیگر از آدم‌های تاثیرگذار روی هنر خراسان و ایران، محمود موحد بود که او هم گاه‌گاهی سری به کارگاه استاد روحانی می‌زد. من اذعان می‌کنم که رضا مافی نه‌تنها در کار هنری‌ام تاثیرگذار بوده است، بلکه یک‌طورهایی هم او را به‌خاطر کار هنری و زیست هنرمندانه‌اش، ستایش می‌کنم. باور نمی‌کنید، ولی مثل عاشقی که خواب معشوق را می‌بیند، هنوز هم گاهی‌وقت‌ها خوابش را می‌بینم. همین چندوقت پیش خواب دیدم که رضا مثل دست‌فروش‌ها یک گاری پر از سنگ‌های کوچک را هل می‌داد و بازارچه سراب را می‌رفت پایین. رفتم جلو و دیدم همه آن سنگ‌ها را به‌صورت خلاقانه‌ای نقاشی‌خط کرده است. سنگ‌ها را برمی‌داشتم و از او سوال می‌کردم که استاد! این را چطور نقاشی کرده‌اید و او هم توضیح می‌داد. به‌جرئت می‌توان گفت او از تمام هنرمندان زمان خودش جلوتر بود.

عکس: احمد حسنی | شهرآرا

زندگی با سینما

ستاره ساعد

نگاهی به کارنامه هنری ساعد سهیلی، بازیگر مشهدی سینما، به‌مناسبت زادروزش

شکیبا افخمی‌راد| ساعد سهیلی، هنرمند مشهدی و یکی از بازیگران موفق نسل جوان ایران که در طول دوران فعالیت هنری‌اش ثابت کرده است می‌تواند در نقش‌های مختلف بازی کند، امروز سی‌ودوساله می‌شود؛ بازیگری که به‌واسطه پدرش، سعید سهیلی، وارد سینما شد اما به این دلیل به شهرت نرسید. ساعد سهیلی خیلی زود توانست از زیر سایه پدر خارج شود و خود را با شخصیتی مستقل به سینمای ایران معرفی کند. او این مسیر را بسیار آهسته طی کرد و آرام‌آرام نیز نامش را بر سر زبان‌ها انداخت. در این نوشتار نگاهی انداخته‌ایم به مسیری که ساعد سهیلی در بازیگری پیموده است.



● اعتماد پدر به پسر

دو بازی اول ساعد سهیلی که شاید آن‌چنان هم جدی نبودند، به حضور او در فیلم‌های پدرش برمی‌گردد. این بازیگر در چهارده‌سالگی با ایفای نقشی کوتاه در فیلم «شب برهنه»، اولین حضورش را در سینما تجربه کرد و هفت سال بعد از آن دومین حضورش در سینما را با فیلم «چارچنگولی» پشت‌سر گذاشت. شاید در آن روزها هنوز پدر به پسر اعتماد نداشت تا نقشی پررنگ را به او بسپارد، اما اولین بازی مستقل ساعد در تله‌فیلم «میان ماندن و رفتن»، به کارگردانی بهروز شعیبی در سال ۸۹ و دریافت تندیس بهترین بازیگری مرد در بخش فیلم‌های ویدئویی از جشنواره بین‌المللی فیلم کیش، توانست نظر سعید سهیلی را جلب کند تا به پسرش در اثر جدید خود با نام «گشت ارشاد» نقش پررنگ‌تری را بسپارد. اعتماد سعید سهیلی به ساعد در این فیلم، به‌خوبی جواب داد و این بازیگر جوان در بیست‌وچهارسالگی و درحالی که اولین حضور جدی‌اش در سینما را پشت‌سر می‌گذاشت، نامزد دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد از جشنواره فیلم فجر شد؛ اتفاقی که پای ساعد سهیلی را در سینما محکم‌تر و او را به ادامه این مسیر مصمم‌تر کرد. دو سال بعد از بازی در فیلم «گشت ارشاد»، همان نقطه عطفی که بسیاری از بازیگران در ابتدای راهشان منتظر آن هستند، برای ساعد سهیلی رخ داد. برادران محمدی ساخت فیلم اولشان به نام «چند مترمکعب عشق» را آغاز کرده بودند که بعد از سه روز از آغاز فیلم‌برداری به‌دلیل انصراف بازیگر اصلی‌شان، به‌سراغ ساعد سهیلی رفتند و ایفای نقش «صابر» را به او سپردند؛ تصمیمی که نتیجه‌اش هم برای برادران محمودی و هم برای سهیلی خوب بود. حضور در «چند مترمکعب عشق» برای او تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول مرد از جشن خانه سینما به‌همراه داشت و فصل جدیدی را در کارنامه این بازیگر در بیست‌وشش‌سالگی گشود. به‌گفته سهیلی، این تشویق، اعتمادبه‌نفسش را بیشتر کرد و باعث شد گام‌های دیگری در مسیر بازیگری بردارد.

● انتخاب‌های متفاوت

سهیلی در گام‌های بعدی خود در عرصه سینما، نمی‌خواست خودش را تکرار کند و با نقش‌های جدید و با همکاری با کارگردانان مختلف، مسیرش را ادامه داد. در این بین، همکاری او با اکتای براهنی در فیلم «پل خواب»، یکی از بازی‌های متفاوت این بازیگر را رقم زد؛ فیلمی که البته در زمان مناسب، اکران نشد و آن‌چنان که باید، دیده نشد. سهیلی که در قسمتی از این فیلم موادمخدر مصرف می‌کند، در یکی از مصاحبه‌هایش برای ایفای نقش در «پل خواب» گفته است: «برای اینکه ببینم آدم‌ها بعد از مصرف موادمخدر چگونه رفتار می‌کنند، در حلقه آدم‌هایی که دور هم شیشه می‌کشند، حضور یافتم؛ کاری که خطرناک و نوعی حماقت بود اما باعث شد موضوعات عجیبی در این‌باره کشف کنم.» سهیلی در همین سال در فیلم موفق دیگری با نام «رخ دیوانه»، به کارگردانی ابوالحسن داوودی، سینماگر خراسانی، بازی کرد که برای او دومین نامزدی برای بهترین بازیگر نقش مکمل مرد از جشنواره فیلم فجر را به‌همراه داشت. ساعد سهیلی دیگر توانسته بود توانایی‌هایش را به اهالی سینما ثابت کند. در این بین شاید بازی در یک فیلم گیشه‌ای در کارنامه‌اش کم داشت تا در میان عامه مردم نیز طرفدار پیدا کند؛ اتفاقی که با حضور در فیلم‌های پرفروش «۵۰ کیلو آلبالو» به کارگردانی مانی حقیقی و «گشت ۲» به کارگردانی سعید سهیلی رخ داد. شاید این دو فیلم بار کیفی چندانی نداشتند اما قطعا در کارنامه ساعد سهیلی تجربه متفاوتی محسوب می‌شوند، حتی بازی او در «گشت ۲»، سومین نامزدی بهترین بازیگر نقش مکمل مرد از جشنواره فیلم فجر را برایش به‌دنبال داشت.

● کیفیت در ایفای نقش

سال ۱۳۹۶ در سی‌وششمین دوره جشنواره فیلم فجر ساعد سهیلی با سه فیلم «لاتاری»، «ماهورا» و «اتاق تاریک» حضور داشت؛ سه فیلم با سه کاراکتر متفاوت که توانایی‌های هرچه بیشتر سهیلی را نشان می‌دهد. این بازیگر مشهدی در «لاتاری» نقش یک پسر جوان عاشق‌پیشه را ایفا کرد. در «اتاق تاریک»، نقش مردی را بازی می‌کرد که زنش چند سال از خودش بزرگ‌تر بود و یک بچه داشت و در «ماهورا» نیز در نقش یک قاچاقچی عرب بازی کرد. او برای بازی در این فیلم، وزن اضافه کرد و لهجه عربی نیز یاد گرفت. با وجود این سه نقش، سهیلی در این دوره از جشنواره ناکام بود و حتی نامزد در دریافت جایزه نشد.

سهیلی بعد از این سه فیلم، دو سال از سینما فاصله گرفت و تنها در سریال شبکه نمایش خانگی «نهنگ آبی» به کارگردانی فریدون جیرانی به ایفای نقش پرداخت تا اینکه امسال با فیلم «روز صفر» سعید ملکان به سینما و جشنواره فیلم فجر بازگشت؛ فیلمی که به ماجرای دستگیری عبدالمالک ریگی می‌پردازد. سهیلی در این فیلم، نقش عبدالمالک ریگی را ایفا می‌کرد؛ نقشی متفاوت با چالش‌های فراوان در کارنامه حرفه‌ای این بازیگر. شاید پیش از جشنواره، عده زیادی فکر می‌کردند این کاراکتر، همان نقشی است که می‌تواند ساعد سهیلی را از یک بازیگر خوب به یک سوپراستار سینما تبدیل کند، اما این نقش نیز نتوانست سکوی پرشی برای سهیلی آرام و بی‌حاشیه باشد.

این روزها کسی نمی‌تواند کیفیت بازی سهیلی را نادیده بگیرد. او در حرفه خود به جایگاهی رسیده است که بیشتر نقش‌هایش را در سطح استاندارد ایفا می‌کند، با این حال نمی‌توان در کارنامه هنری این بازیگر مشهدی یک نقش ماندگار و مهم پیدا کرد، ولی مسیری که او تا کنون طی کرده است، نشان از رشد قدم‌به‌قدم او دارد؛ رشدی که در آینده نزدیک می‌تواند نه‌تنها برای او اولین سیمرغ بازیگری‌اش را به‌همراه داشته باشد، بلکه این بازیگر را به‌عنوان ستاره‌ای دیگر در سینمای ایران معرفی کند.

همراه با فجر ۹۸

شعیبی تندیس را پس فرستاد

پایان جشنواره فیلم فجر با معرفی فیلم‌های برتر «تجلی اراده ملی»



ورشان بزازان| پرونده سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر با معرفی فیلم‌های برتر بخش «تجلی اراده ملی» بسته شد. در این بخش، نهادها و سازمان‌های دولتی و غیردولتی فیلم‌های شایسته و همسو با مأموریت‌های سازمانی‌شان را انتخاب کرده و به آن‌ها جایزه‌ای اهدا می‌کنند. مراسم اهدا جوایز این بخش با حضور سینماگران، نمایندگان نهادها و سازمان‌ها و مدیران سینمایی، شامگاه ۲۸ بهمن در ایوان شمس پایتخت برگزار شد. سهم خراسانی‌ها از این رویداد یک جایزه برای بهروز شعیبی و ۲ جایزه برای فرزاد خوشدست بود. خوشدست برای ساخت «خط باریک قرمز» که در بخش مستند جشنواره فیلم فجر به نمایش درآمد و حتی نامزد دریافت جایزه هم نشد، به‌همراه «خورشید» به‌عنوان فیلم برگزیده قوه قضائیه، تندیس و لوح تقدیر گرفت. همچنین این فیلم تنها برگزیده سازمان زندان‌ها معرفی شد.

«روز بلوا» به کارگردانی بهروز شعیبی نیز که از فیلم‌های ناکام در بخش سودای سیمرغ بود، فیلم برگزیده بیمه ایران شناخته شد اما این سینماگر مشهدی تا ساعات پایانی مراسم، تنها غایب رویداد یادشده بود. و پس از دریافت جایزه‌اش گفت: «لباس رسمی به تنم نیست؛ چراکه نمی‌خواستم به این جشن بیایم و تنها به‌خاطر احترام شرکت بیمه که هنوز از سینما حمایت می‌کند، حضور پیدا کردم. من این تندیس را به دبیرخانه برمی‌گردانم و لوح را با خود می‌برم.»؛ البته این اولین اعتراض شعیبی به جشنواره سی‌وهشتم نبود. او پس از اختتامیه جشنواره فیلم فجر با انتشار پستی در اینستاگرامش به داوری جشنواره طعنه زد: «متأسفم که روز بلوا به سرنوشت سیانور دچار شد.»

● ۵ جایزه برای «خورشید»

فیلم «خورشید»، به کارگردانی مجید مجیدی، بیشترین سهم را از بخش «تجلی اراده ملی» جشنواره فیلم فجر داشت. این فیلم علاوه‌بر قوه قضائیه از سوی سازمان بهزیستی، مدیریت پسماند شهرداری تهران، شرکت مترو تهران و انجمن ویرایش و درست‌نویسی برگزیده شد و ۵ تندیس را از آن خود کرد. فیلم‌های «قصیده گاو سفید»، «دشمنان» و «سه کام حبس» نیز در کنار «خورشید»، فیلم‌های برگزیده مدیریت پسماند شهرداری تهران معرفی شدند. «آبادان یازده ۶۰» و «روز صفر» نیز فیلم‌های برگزیده بنیاد شهید و فراکسیون جوانان مجلس بودند. همچنین «بی‌صدا حلزون» پس از «خورشید»، دومین فیلم برگزیده سازمان بهزیستی شناخته شد. «مغز استخوان»، «بی‌صدا حلزون» و «درخت گردو» از وزارت بهداشت، تندیس و لوح تقدیر گرفتند و «پدران»، «آتابای» و «جایی برای فرشته‌ها نیست»، فیلم‌های برگزیده وزارت ورزش معرفی شدند. وزارت کار نیز فیلم‌های «قصیده گاو سفید»، «پدران» و «ابر بارانش گرفته» را به‌عنوان آثار سینمایی برگزیده جشنواره فیلم فجر معرفی کرد.

تماشاخانه

تک‌گویی‌های یک یتیم

«من مرتضی هستم»، با حضور امیر کربلایی‌زاده در مشهد



زوزنی| تا جمعه ۲ اسفند در پردیس سینمایی ویلاژتوریست شاهد اجرای نمایشی با عنوان «من مرتضی تنها هستم» به نویسندگی و کارگردانی بهزاد آقاجانی هستیم که در آن امیر کربلایی‌زاده بازی می‌کند. این نمایش برای نخستین‌بار در یک سالن سینما اجرا می‌شود که در نوع خود بدیع است. پیش‌تر این نمایش با همین عنوان، با بازیگری و کارگردانی مهران سلیمانی پاک به‌صورتی متفاوت در تعدادی از کافه‌های مشهد اجرا شد. شاید بتوان «من مرتضی تنها هستم» را در گونه تک‌گویی (منولوگ) از هنرهای نمایشی قرار داد.

● قصه‌گویی تنها

تقریبا نیمی از صندلی‌های یک سالن چندصدنفری در سینما ویلاژتوریست پر بود. امیر کربلایی‌زاده، همان استندآپ‌کمدین مشهور تلویزیون، روی صحنه سینمایی زیر نور ثابت آن ایستاده بود و با «هدمیک»ی که روی گوشش نصب کرده بود، دیالوگ‌هایش را می‌گفت. هراز گاهی یکی‌دو نفر هم در واکنش به صحبت‌های او با صدای بلند می‌خندیدند. با این حال کربلایی‌زاده با جدیت تمام و بدون اینکه خنده‌ای به روی لبانش بیاورد، حدود ۴۵ دقیقه روی صحنه بود و تنها در شعاع نیم‌متری‌اش حرکت و قصه مرتضی تنها را برای تماشاچی‌ها تعریف می‌کرد. مرتضی تنها یک یتیم است که بخشی از عمرش را در پرورشگاه گذرانده و بعد از آن برای کار به تایلند سفر می‌کند. مرتضی در آن کشور با زنی به نام ساکورا آشنا می‌شود که گمان می‌کند به مادرش شباهت دارد و با او ارتباط عاطفی عمیقی برقرار می‌کند و.... مرتضی یک عکس از مادرش همراه خود دارد که تلاش می‌کند آسیبی به آن نرسد. «من مرتضی هستم» در لحظاتی از ریتم می‌افتد و گاهی احساس می‌شود نویسنده خط داستانش را گم کرده است، از همین‌رو بیشتر اتفاقات در داستان رویاگونه است و داستان در توهم و خیال سپری می‌شود. در لحظاتی از این نمایش، جایی برای تعمیق در قصه پیش می‌آید که به مدد حس‌وحال و توانایی بازیگر فراهم می‌شود، «من مرتضی هستم» می‌توانست به یک نمایش تبدیل شود که درونیات را به روی صحنه بیاورد اما چنین نشد.

● بازی بدون توقف

«من مرتضی تنها هستم» نه طراحی صحنه ویژه‌ای دارد و نه حتی طراحی لباس دشواری و نه نور عجیب‌وغریبی را به صحنه می‌تاباند. مهم‌ترین قوت «من مرتضی تنها هستم» حضور امیر کربلایی‌زاده در این نمایش است. او چندده‌دقیقه بدون اینکه صحنه عوض شود یا حتی یک دقیقه مکث کند، بدون توقف قصه‌اش را پیش می‌برد. تماشای یک تئاتر تک‌گویی همانند «من مرتضی هستم» می‌تواند سرشار از لحظات ناب بازیگری باشد و این تنها ارمغانی است که نمایش یادشده برای مخاطبان خود دارد.

رویداد

برپایی نمایشگاه آثار رضا مافی در جشنواره هنرهای تجسمی فجر

رضا مافی، خوش‌نویس صاحب‌نام مشهدی و از هنرمندان تأثیرگذار در هنر معاصر ایران است؛ هنرمندی که جزو پیش‌گامان در حوزه نقاشی‌خط بود و در ترویج این شیوه، نقش پررنگی داشت. مافی خیلی زود و در سی‌ونه‌سالگی و در سال ۱۳۶۱ از دنیا رفت اما همچنان نامش و تاثیرش در هنر خوش‌نویسی باقی مانده است، به‌طوری که نگارخانه «ترانه باران» در تهران تصمیم گرفته است در جریان برپایی دوازدهمین دوره جشنواره هنرهای تجسمی فجر با هدف حمایت از هنر، گرامیداشت هنرمند و تقویت فضای هنر فاخر خوش‌نویسی در این دوره از جشنواره، «نمایشگاه رضا مافی» را برپا کند. به‌گفته محبوبه کاظمی‌دولابی، مدیر نگارخانه ترانه باران، در این نمایشگاه بخشی از وسایل کار، زندگی و نیز سندهایی مهم از دوره‌های مختلف کاری این استاد به نمایش گذاشته خواهد شد. همچنین در این نمایشگاه، آثاری شاخص از بزرگان خوش‌نویسی معاصر در معرض دید عموم قرار خواهد گرفت. لازم به ذکر است دوازدهمین جشنواره هنرهای تجسمی فجر از روز گذشته در موسسه صبا آغاز به کار کرده است و تا پنجم اسفند ادامه خواهد یافت.

